

بررسی تطبیقی سیاست آمریکا و روسیه در قبال امنیت انرژی در قفقاز جنوبی

سید نوراله میراشرفی

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم، قم، ایران

داود کیانی^۱

دانشیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران

علی شیرخانی

دانشیار علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران

(تاریخ دریافت ۹۷/۶/۱۷ - تاریخ تصویب ۹۷/۹/۲۱)

چکیده

رقابت‌های جدید ژئوپلیتیک میان ایالات متحده آمریکا و روسیه برای کنترل و دستیابی به منابع انرژی و مسیرهای انتقال آن از مباحث قابل توجه در منطقه قفقاز جنوبی است. در سال‌های اخیر، رقابت‌های آمریکا و روسیه آنها را وارد یک بازی جدید به نام بازی ژئوپلیتیک، انرژی و انتقال آن و به عبارتی دیگر بازی بزرگ نموده است. روسیه به‌عنوان قدیمی‌ترین و در دسترس‌ترین مسیر انتقال انرژی منطقه به بازارهای جهانی بر نقش و اهمیت خود تأکید نموده و انحصار سنتی فروش و انتقال انرژی به اروپا را در محوریت برنامه‌های خود قرار داده است. از سوی دیگر، ایالات متحده آمریکا نیز به دنبال تسلط بر ذخایر انرژی و تأمین امنیت خطوط انتقال آن بوده، و از استراتژی خطوط لوله چندگانه با محوریت حذف روسیه در منطقه قفقاز جنوبی پیروی می‌کند. در این مقاله بر آنیم که رقابت‌های ایالات متحده آمریکا و روسیه که منجر به اتخاذ سیاست‌های متمایز از یکدیگر در منطقه قفقاز جنوبی شده را مورد بررسی قرار دهیم.

واژه‌های کلیدی: قفقاز جنوبی، تقابل سیاست آمریکا و روسیه، امنیت انرژی، انتقال انرژی، رقابت

آمریکا و روسیه.

Email: dkiani@outlook.com

^۱ نویسنده مسئول:

فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال یازدهم، شماره ۴۳، پاییز ۱۳۹۷، صص. ۱۲۹ - ۱۶۵.

مقدمه

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، وجود منابع غنی انرژی، ژئوپلیتیک جذاب و خلأ ناشی از وجود قدرت متمرکز و در قفقاز جنوبی، توجه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را به این حوزه جلب کرد. روسیه طی سال‌های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، به تدریج تلاش‌های فزاینده‌ای برای بازیابی تسلط پیشین خود بر این منطقه صورت داده است. از سوی دیگر، این منطقه به جهت برخورداری از موقعیت ژئوپلیتیکی منحصر به فرد در قلب زمین^۱، اهمیتی راهبردی برای قدرت‌های بین‌المللی، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا داشته است. اگرچه طی سال‌های جنگ سرد، راهبردهای ایالات متحده با اهداف و اولویت‌های معینی ترسیم می‌شد، اما سناریوی ژئوپلیتیکی کنونی تفاوت زیادی با گذشته داشته و دستیابی به منابع انرژی و مسیرهای صدور آن؛ همچنین افزایش نفوذ در این منطقه با رویکردهای جدیدی از سوی آمریکا پیگیری می‌شود. علاوه بر این، در سیاست‌های انرژی آمریکا مسئله امنیت انرژی و خطوط لوله‌های انتقال آن از منطقه قفقاز جنوبی با محوریت حذف روسیه تدوین شده است. از سوی دیگر، در سیاست‌های روسیه نیز یکی از اصول اساسی حفظ انحصار سنتی انتقال انرژی از مسیر این کشور و بازیابی نفوذ پیشین در قالب تعاریف جدیدی از جمله خارج نزدیک و هم‌مونی اوراسیایی بوده است. عمده منابع انرژی قفقاز جنوبی در حوزه خزر و در قلمرو جمهوری آذربایجان می‌باشد. به‌ویژه با ظهور سیاست‌های واگرایانه آذربایجان نسبت به روسیه و ابراز تمایل غربی‌ها جهت انتقال انرژی این حوزه به اروپا از مسیرهایی غیر از روسیه همچون گرجستان (مسیرهایی همچون باکو-تفلیس-جیحان^۲ و یا ناباکو^۳)، حساسیت‌های روسیه دوچندان شده است. این امر موجب بروز رقابت قابل توجهی میان روسیه و غرب با محوریت ایالات متحده، به‌منظور نفوذ در این منطقه گردیده است.

در سال‌های اخیر رقابت‌های آمریکا و روسیه آن‌ها را وارد یک بازی جدید به نام بازی ژئوپلیتیک، انرژی، و انتقال انرژی و یا به عبارتی دیگر بازی بزرگ نموده است. البته در این

¹ Heartland

² Baku-Tbilisi-Ceyhan pipeline

³ TANAP

میان بازیگران دیگری همچون چین، جمهوری اسلامی ایران و ترکیه نیز ایفای نقش می نمایند، لکن بیشترین محوریت در تقابل روسیه و آمریکا می باشد. روسیه تلاش می نماید که به عنوان قدیمی ترین و در دسترس ترین راه انتقال انرژی منطقه به بازارهای جهانی بر نقش و اهمیت خود تأکید کند و هرگز حاضر نیست این فرصت را در سیاست های خود از دست دهد. روسیه که خود جزو بزرگ ترین تولیدکنندگان گاز و یکی از مهم ترین تأمین کنندگان نفت خام در جهان به حساب می آید، بر آن است که انحصار سنتی فروش و انتقال انرژی به اروپا را در اولویت های سیاست خارجی و سیاست انرژی خود در محوریت برنامه هایش قرار دهد تا این مزیت نسبی از میان نرود. در مقابل سیاست انرژی آمریکا در منطقه قفقاز جنوبی بر این محور قرار گرفته که روسیه دوباره به یک رقیب جدی که از نظر توازن قوا بتواند با آمریکا برابری کند، در نیاید و نقش روسیه در حد یک قدرت منطقه ای بدون تسلط کامل بر امور انرژی قفقاز باقی بماند.

بنابراین رویکرد سیاست انرژی آمریکا در منطقه قفقاز جنوبی در قالب حفظ الگویی راهبردی از درجه تسلط بر ذخایر انرژی و تأمین امنیت خطوط لوله نفت؛ همچنین جلوگیری از افزایش نفوذ روسیه در منطقه در جهت انحصار فروش و انتقال انرژی به اروپا تدوین شده است. در این زمینه آمریکا با سرمایه گذاری های متعدد موانع گوناگونی را برای روسیه در منطقه ایجاد نموده است. رویکردهای استراتژیک ایالات متحده در منطقه همچنان مقاوم تر نمایان می شود و در قفقاز جنوبی مسیرهای انتقال انرژی از جمله خط لوله باکو-تفلیس-جیحان، خط لوله انتقال گاز باکو-تفلیس، و خط لوله ناباکو جهت انتقال انرژی از مسیر کشورهای ترکیه-بلغارستان-رومانی، مجارستان و اتریش به سایر مناطق اروپا ترسیم شده است. در این مقاله در تلاشیم تا استراتژی ها و سیاست های ایالات متحده آمریکا و روسیه نسبت به امنیت انرژی در قفقاز جنوبی را با یکدیگر مقایسه نموده و تفاوت های سیاست های دو کشور را پاسخ دهیم. سؤال اصلی که نوشتار پیش رو بر آن استوار است، این است که مهم ترین وجوه تمایز استراتژی روسیه و آمریکا در قبال روندهای انرژی قفقاز جنوبی کدامند؟

۱- چهارچوب نظری: رئالیسم تهاجمی

مدل نظری و راهنمای هدایت‌گر مسیر مقاله مورد نظر در تبیین موضوع مورد بررسی، نظریه رئالیسم ساختاری از صاحب‌نظرانی همچون کنت والتز^۱ و رابرت گپلین^۲ است. برای بهره‌گیری از این مدل، ضمن تشریح مهم‌ترین عناصر و مفروضات این نظریه هم در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل و هم در عرصه سیاست خارجی، این نظریه را به شکل مطالعه موردی در خصوص جایگاه آمریکا و روسیه در طرح‌های کلان انتقال انرژی از منطقه قفقاز جنوبی به بوته آزمایش خواهیم گذارد. برای رسیدن به این هدف ابتدا روش‌شناسی و مهم‌ترین مفروضات محوری رویکرد رئالیسم ساختاری را از نظر خواهیم گذراند و با نگاهی به مهم‌ترین عناصر و مؤلفه‌های ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل و جایگاه انرژی در این ساختار، ژئوپلیتیک انرژی و رویکرد ایالات متحده آمریکا و روسیه را در این ساختار مورد بررسی قرار می‌دهیم.

صاحب‌نظران و اندیشمندان نحله فکری رئالیسم ساختاری سعی دارند تا با طرح تئوری ثبات هژمونیک، نشان دهند تداوم حاکمیت قدرتمند رژیم‌های بین‌المللی به‌عنوان پایه‌های اصلی نظام جهانی، وجود و ظهور دولت هژمون را همیشه و هم‌چنان ضروری و قطعی می‌نمایند. به عبارت دیگر، با طرح و توضیح ابعاد گوناگون تئوری ثبات هژمونیک، نظریه‌پردازان نفورالیست بر این باورند: از آن جا که تأمین و تثبیت نظم جهانی هژمونیک از طریق ایجاد، تقویت و تحکیم رژیم‌های اقتصادی-سیاسی و نظامی بین‌المللی بر عهده دولت هژمون بوده است. لذا تداوم کار این رژیم‌ها و ثبات نظم جهانی، نیازمند وجود یک دولت هژمون است (Alison, 2014, 92).

تأکید نظریه‌پردازان رویکرد رئالیسم ساختاری بر توانایی‌ها، ظرفیت‌ها و قدرت عمل یک دولت هژمون در تأثیرگذاری بر سایر دولت‌ها و ایجاد یک نفوذ بین‌المللی و عدم تأکید صرف بر منابع مادی قدرت و اجرای آن از طریق زور، نشانگر امتیاز ویژه‌ای است که این رهیافت از خود آشکار می‌سازد. در نتیجه رویکرد رئالیسم ساختاری از یک‌سو، وجود رابطه‌ای مستقیم

^۱ Kenneth Waltz

^۲ Robert Gilpin

میان کنترل و هدایت نتایج، تأثیرات و اهداف را بازنمایی می‌کند و از سوی دیگر، توانایی‌ها و ظرفیت‌های قدرت هژمون را توضیح می‌دهد. حال چه این نتایج، تأثیرات و اهداف قدرت هژمونیک را در سیستم آنارشیک بین‌المللی اجرا و حاکم شود و مبنای اداره سیستم جهانی واقع شود و یا توفیقی حاصل نگردد (های، ۱۳۸۵، ۴۵).

بدین ترتیب دولت هژمون از ظرفیت‌ها و توانمندی بسیاری در جلب نظر یا اجبار سایر دولت‌ها در پذیرش ساختار اقتصادی و تجاری باز و آزاد برخوردار است. دولت‌های دوست با شرط بهره‌مندی از امتیازاتی که دولت هژمون در اختیار آنها قرار می‌دهد برتری آن را پذیرفته و وارد ساختار اقتصاد سیاسی بین‌المللی مبتنی بر تجارت آزاد می‌شوند یا با دولت هژمون دشمنی ورزیده، دولت، یاغی تلقی شده و از امتیازات همکاری با دولت هژمون بی‌بهره می‌گردند (پوراحمدی، ۱۳۷۸، ۴۴).

نقطه تمرکز رئالیسم تهاجمی بر قدرت‌های بزرگ می‌باشد؛ زیرا این کشورها هستند که بیشترین تأثیر را در عرصه سیاست بین‌الملل دارند، سرنوشت کلیه کشورها، چه قدرت‌های بزرگ و چه قدرت‌های کوچک‌تر، عمدتاً و در وهله نخست به‌واسطه تصمیم‌ها و کنش‌های کشورهایی که دارای بیشترین قابلیت‌ها هستند رقم می‌خورد. به‌عنوان مثال در فاصله سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰ تقریباً «در تمامی نقاط جهان سیاست شدیداً متأثر از روابط رقابت‌آمیز اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا بود. دو جنگ جهانی که قبل از جنگ سرد به وقوع پیوستند نیز تأثیر مشابهی بر سیاست‌های منطقه‌ای در سراسر جهان داشتند. هرکدام از این جنگ‌ها خود رقابتی بود میان قدرت‌های بزرگ که هر یک مدتی طولانی بر تمامی نقاط جهان سایه افکند (میرشایمر، ۱۳۹۴، ۵).

از سوی دیگر در نظریه رئالیسم تهاجمی، کشورها برای به دست آوردن قدرت، یا حفظ آن هنگامی که قدرت‌های بزرگ دیگر تهدید به به‌هم زدن قوا می‌کنند؛ استراتژی‌هایی که دولت‌ها اتخاذ می‌کنند، باج‌گیری و جنگ از عمده‌ترین استراتژی‌هایی است که کشورها برای کسب قدرت به کار می‌گیرند. ایجاد موازنه و احاله مسئولیت، استراتژی اصلی قدرت‌های بزرگ

برای حفظ توزیع قدرت در زمانی است که این قدرت‌ها با رقیب خطرناکی مواجه می‌شوند، با ایجاد موازنه، دولت مورد تهدید، می‌پذیرد که بار بازرگانی دشمن را به دوش کشد و متعهد شود که برای رسیدن به آن هدف منابع قابل توجهی را به کار گیرد. با کمک استراتژی احاله مسئولیت قدرت بزرگی که در معرض خطر قرار گرفته سعی می‌کند، کشور دیگری را وادار کند تا مسئولیت کنترل و سرکوب قدرت تهدیدکننده را بر عهده گیرد (میر شایمر، ۱۳۹۴، ۱۵).

رنالیست‌های تهاجمی بر این باورند که نظام بین‌الملل قدرت‌های بزرگ را وادار می‌دارد تا قدرت نسبی خود را به حداکثر برسانند، زیرا این تنها راه مطلوب برای به حداکثر رساندن امنیت است؛ به عبارت دیگر، بقا مستلزم رفتار تهاجمی است. قدرت‌های بزرگ نه به علت گرایش ذاتی‌شان به قدرت، رفتار تهاجمی در پیش می‌گیرند و نه به این علت که دلشان می‌خواهد، بلکه دلیل این امر آن است که دولت‌ها اگر بخواهند بخت بقای خود را افزایش دهند باید قدرت بیشتری به دست بیاورند (میرشایمر، ۱۳۹۴، ۲۴).

اقتصاد سیاسی بین‌المللی برآمده از تفسیر رویکرد رئالیستی، توجه خود را بر روی سیستم دولت-ملت و نقش روابط سیاسی در سازمان‌دهی اقتصاد جهانی متمرکز می‌سازد، بر این مبنا، این رویکرد فرض می‌کند که همه دولت‌ها در تعقیب منافع ملی خود هستند و تنها عامل واسطه در سیاست بین‌الملل میزان قدرت و توانایی‌های دولت‌ها است. بدین ترتیب توزیع قدرت در نظام بین‌الملل ویژگی اصلی اقتصاد سیاسی بین‌الملل است (Glipin, 2001, 9).

پس از جنگ سرد، جهانی‌شدن، مهم‌ترین ویژگی اقتصاد جهانی و تا حد زیادی سیاست بین‌الملل است. در فرآیند جهانی‌شدن اقتصاد دولت‌های یکپارچه و نفوذناپذیر، آن‌گونه که واقع‌گرایان سنت‌گرای دولت‌محور فرض می‌کنند، نیستند بلکه شکننده و نفوذپذیرند، در این فرآیند جدید هیچ نظام اقتصادی نمی‌تواند بدون یک چهارچوب سیاسی با ثبات برای یک مدت طولانی دوام بیاورد، در نتیجه اقتصاد جهانی و سیستم سیاسی بین‌الملل نمی‌توانند

جدای از یکدیگر تحلیل شوند، بلکه باید در یک چهارچوب تئوریک واحد با یکدیگر بررسی شوند (کاکس و دیگران، ۱۳۸۴، ۳).

نظریه پردازان ثبات هژمونیک بر این باورند که این نظریه بر ایده همکاری بین‌المللی مبتنی است؛ چرا که هژمون موجب می‌شود همکاری امکان پذیرتر شود، ضمن آن که دولت هژمون برای حفظ ثبات و رونق اقتصاد سیاسی بین‌الملل باید علاوه بر توانایی‌های لازم برای تحقق چنین امری به ارزش‌های لیبرال دموکراسی نیز پایبند باشد (Gilpin, 2001, 9). در این ساختار نوین، ماهیت اقتصاد سیاسی جهانی به شدت تحت تأثیر منافع سیاسی و امنیتی قدرت‌های اقتصادی برتر جهان (آمریکا، اروپای غربی، روسیه، چین و ژاپن) خواهد بود.

در ساختار نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد به دلیل وابستگی به قدرت مطلق تک قطب، دولت‌ها بایستی سخت‌کوش بوده و بسیار تلاش کنند تا شاید بتوانند از طریق کسب نظر مساعد تک قطب منافع خود را حفظ کرده و جایگاه‌شان را ارتقاء بخشند. در چنین شرایطی، کشورها تمایل دارند در صورت بروز مشکل مربوط به منافع‌شان به تک قطب نزدیک شوند (Hansen, 2000, 67). در این ساختار جدید دسترسی به منافع، زمانی حاصل می‌شود که بازیگران مختلف رفتار خود را در فرآیند همکاری با خواسته‌ها و ترجیحات دیگر بازیگران هماهنگ کنند (Keohane, 2000, 5).

۲- منابع انرژی در قفقاز جنوبی

منطقه خزر از نظر ژئوپلیتیکی یکی از مناطق مهم جهان به شمار می‌آید. این منطقه که بخشی از آن را قفقاز جنوبی تشکیل می‌دهد، سرشار از منابع نفت و گاز می‌باشد. به گونه‌ای که قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای سالیان سال است که این منطقه را در سیاست‌ها و راهبردهای انرژی خود قرار داده‌اند که به مؤلفه عمده قدرت که تسلط و کنترل بر منابع انرژی در جهان است دست یابند (Najia, 2016).

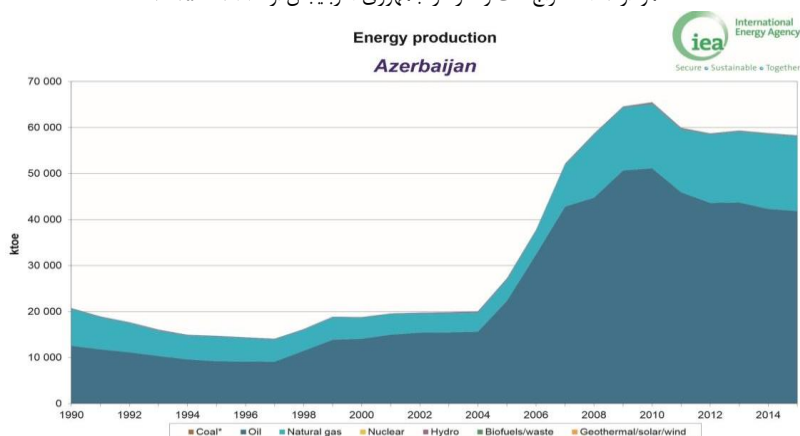
استقرار تأسیسات استخراج انرژی در منطقه قفقاز در حوزه سواحل خزر به دوران پیش از اتحاد جماهیر شوروی باز می‌گردد. در حقیقت تولد صنایع نفت روس‌ها در قرن نوزدهم از

باکو صورت گرفت. در سال ۱۸۲۹ منطقه باکو ۸۲ چاه وجود داشت که به صورت دستی حفر شده بودند. به مرور زمان و با افزایش نقش انرژی در اقتصاد و به ویژه در جنگ جهانی دوم، استخراج نفت از حوزه قفقاز افزایش یافت. این در حالی بود که در ۱۹۲۹، در مناطق شمالی اتحاد جماهیر شوروی نیز ذخایر انرژی کشف شده بود. با این حال در آغاز جنگ جهانی دوم، از این منطقه سالانه ۲ میلیون تن نفت استخراج می‌شد. با اتمام جنگ جهانی دوم و افزایش نقش فاکتورهای اقتصادی در بازسازی پس از جنگ، تا پایان دهه ۱۹۵۰ اتحاد جماهیر شوروی دومین تولیدکننده نفت جهان بود (Ermolaev, 2017).

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال این کشورها، برای نخستین بار سرمایه‌گذاران و شرکت‌های بزرگ انرژی وارد عرصه انرژی قفقاز شدند. بحران قره‌باغ در نخستین روزهای استقلال، مشکلات عدیده‌ای را برای این کشور به وجود آورد. بسیاری از شرکت‌ها در نخستین سال‌های استقلال به دلیل ریسک بالای سرمایه‌گذاری ناشی از بی‌ثباتی‌های داخلی و البته نفوذ روسیه، حاضر به حضور بلندمدت در آذربایجان نبودند. با روی کار آمدن حیدر علی‌اف و اتخاذ سیاست‌های جدید در حوزه انرژی این کشور، کم‌کم این شرکت‌ها به آذربایجان علاقه‌مند شده و زیرساخت‌های مناسبی را فراهم آوردند. در همین راستا می‌بینیم در حالی که در سال ۱۹۹۲ تولید نفت خام آذربایجان ۱۰,۶۹۶ میلیون تُن بوده است، در سال ۱۹۹۷ به ۸,۸۶۸ میلیون تن کاهش می‌یابد. اما از این سال شاهد یک روند تدریجی افزایش استخراج نفت در آذربایجان هستیم که علت آن را می‌توان افزایش حضور شرکت‌های غربی دانست. در سال ۲۰۰۰ به ۱۳,۸۶۹ میلیون تن و در سال ۲۰۰۳ به ۱۵,۲۵۱ میلیون تن افزایش یافت. روی کار آمدن الهام علی‌اف و تمرکز بیشتر وی بر اقتصاد و ارتقاء بیشتر روابط با غرب، این روند را تسریع کرد. در سال ۲۰۰۵ شاهد آنیم که میزان تولید نفت آذربایجان به یک باره به ۲۱,۹۹۴ میلیون تن افزایش یافته و در سال ۲۰۱۰ به میزان خیره‌کننده ۴۸,۵۸۱ میلیون تن می‌رسد (IEA. org). در این میان تکمیل ساخت‌وساز خط لوله باکو-تفلیس-جیحان در سال ۲۰۰۶ تأثیر بسزایی در این امر داشت. در این دوران استخراج گاز نیز در این کشور دقیقاً روند مشابهی را طی نموده است. بدین ترتیب که تا سال ۱۹۹۷ شاهد یک روند نزولی،

سپس افزایش تدریجی و آرام تا ۲۰۰۴ و رشد قابل توجه پس از این سال را در استخراج گاز طبیعی این کشور شاهد هستیم. در سال‌های اخیر با کاهش قیمت انرژی و به تبع آن سیاست‌های اوپک، تولید آذربایجان نیز کاهش یافته و به ۴۱,۰۳۴ میلیون تن در سال ۲۰۱۶ و ۳۸,۶۸۸ میلیون تن در ۲۰۱۷ رسیده است (SOCAR. az).

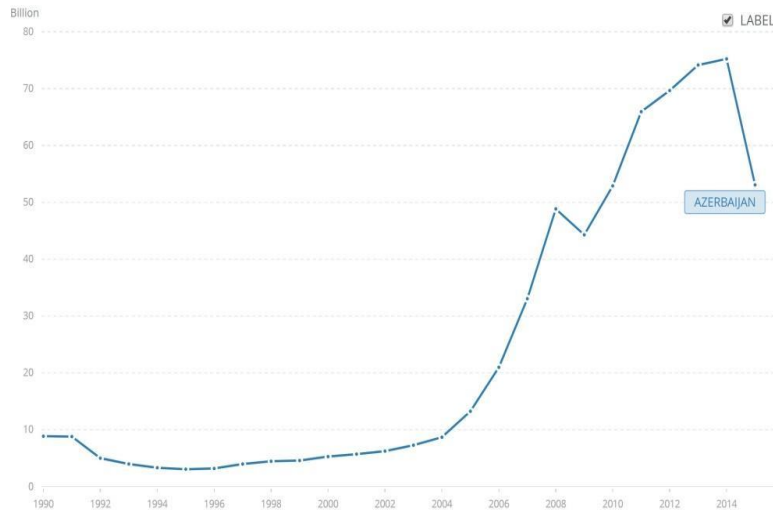
نمودار ۱: استخراج نفت و گاز در جمهوری آذربایجان از ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵



Source: International Energy Agency (IEA.org)

نکته دیگری که در این زمینه باید به آن توجه کرد، سهم نفت و گاز در تولید ناخالص داخلی این کشور است. هم‌زمان با ارتقاء سطح تولید نفت این کشور، در کنار افزایش قیمت انرژی، تولید ناخالص داخلی این کشور از ۴,۹۹۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۲ به ۷,۲۷۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۳ رسیده و در یک جهش بیش از ۱۰ برابری طی ۱۱ سال، به رقم ۷۵,۲۴۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۴ رسیده است (Worldbank. org). بخش قابل توجهی از این افزایش ثروت، ناشی از صادرات انرژی بوده و مجدداً جهت بازتولید در حوزه انرژی سرمایه‌گذاری شده است. در نمودار ذیل این جهش در تولید ناخالص داخلی قابل مشاهده است.

نمودار ۲: تولید ناخالص ملی جمهوری آذربایجان از ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵

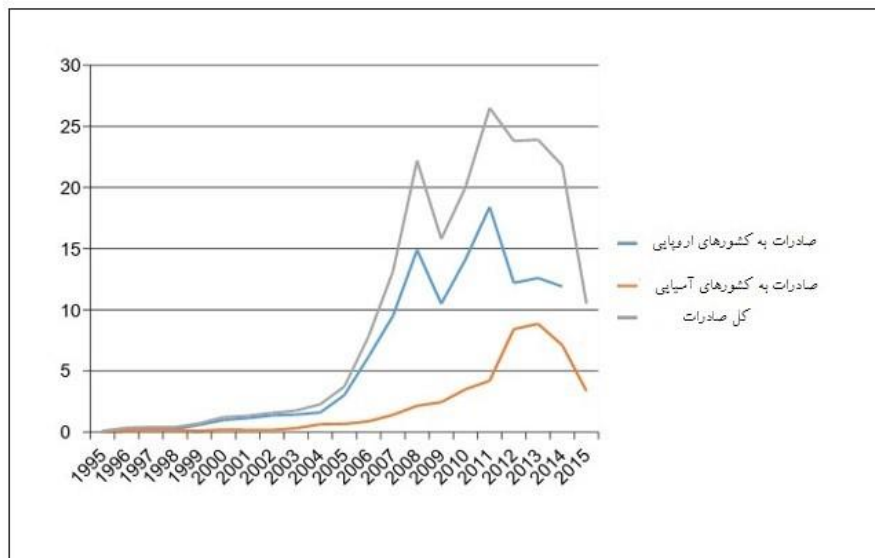


Source: World Bank (www.worldbank.org)

در تمام این سال‌ها، اروپا، مهم‌ترین مقصد صادراتی جمهوری آذربایجان بوده است. در میان کشورهای اروپایی نیز طی سال‌های اخیر، ایتالیا بزرگ‌ترین شریک تجاری این کشور بوده و پس از آن کشورهای آلمان، فرانسه و اسپانیا قرار داشته‌اند. در میان شرکای آسیایی نیز ترکیه، هند، اندونزی و تایلند، مهم‌ترین مقاصد صادراتی آذربایجان بوده‌اند. در جدول ذیل میزان صادرات جمهوری آذربایجان به اروپا و آسیای طی سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۱۵ قابل مشاهده است.

نمودار ۳: صادرات جمهوری آذربایجان به کشورهای اروپایی و آسیایی از ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۵ (بر حسب میلیارد دلار)^۱

^۱ ترسیم شده توسط نگارندگان



Source: The Observatory of Economic Complexity (<https://atlas.media.mit.edu>)

۳. انتقال انرژی از منطقه قفقاز جنوبی

وجود ذخایر زیرزمینی به خصوص منابع انرژی فسیلی که به مثابه سوخت اقتصادی جهان امروز است در منطقه قفقاز جنوبی یک نقطه اتکا و یک ابزار چانه زنی و اعمال قدرت در عرصه رقابت جهانی به شمار می رود؛ لذا انتقال منابع انرژی و ذخایر فسیلی از منطقه قفقاز جنوبی و یافتن بهترین و به صرفه ترین راه ها در میان ایالات متحده آمریکا و روسیه همچنان رقابت ایجاد نموده به گونه ای که پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد منطقه قفقاز جنوبی جایگاه ویژه ای را در سیاست های قدرت های منطقه ای و فرامنطقه ای از جمله ایالات متحده آمریکا و روسیه به خود اختصاص داده است. در این میان سیاست ها و استراتژی های متفاوت از سوی ایالات متحده آمریکا و روسیه در جهت دستیابی به منابع انرژی و انتقال آن از کشورهای این منطقه به سوی اروپا اتخاذ شده اند (Matutionovic, 2017).

بحث درباره انتخاب مسیر خط لوله انتقال انرژی از قفقاز جنوبی به اروپا در سال های گذشته بر خلاف ماهیت اقتصادی آن به یک موضوع تنش برانگیز سیاسی تبدیل شده است و

طرح‌های متعددی اجرا یا مطرح شده‌اند؛ به عبارت دیگر در درگیری‌های مربوط به گزینش مسیرهای مناسب برای انتقال انرژی مزیت‌های سیاسی بیش از مزیت‌های اقتصادی و فنی اهمیت پیدا کرده و این دسته از ویژگی‌ها و امتیازها تحت تأثیر انگیزه‌ها و اهداف سیاسی قدرت‌های منطقه‌ای (همچون روسیه) و بین‌المللی (آمریکا) مورد کم توجهی واقع شده‌اند. مسئله انتقال منابع انرژی حوزه قفقاز جنوبی به دلیل رقابت کشورهای منطقه با یکدیگر از یک سو و تلاش ایالات متحده آمریکا برای انزوای روسیه از سوی دیگر موجب شده است، موضوع انرژی به یک مسئله ژئوپلیتیکی و استراتژیکی تبدیل شود و هزینه‌های سنگینی را متوجه کشورهای این منطقه کند (Dimitrakopoulov, 2010, 28).

از سوی دیگر به دلیل عوامل ژئوپلیتیکی، این منطقه را باید به مثابه شطرنج و عرصه بازی بزرگ دانست که صحنه رقابت دو قدرت بزرگ آمریکا و روسیه بوده و بازیگران آن کشورهایی به جز سه جمهوری قفقاز می‌باشند، کشورهایی که به دنبال اهداف و منافع خود بوده و راه‌های انتقال انرژی از این منطقه به سیاست‌های آنها بستگی دارد، به گونه‌ای که در این صفحه شطرنجی بزرگ، که اقدام یکی، اقدام طرف دیگر را در پی داشته و عرصه رقابت-های شدید منطقه‌ای و جهانی برای بهره‌برداری از مزایای انتقال انرژی از این منطقه می-باشد، و چگونگی انتقال انرژی و مسیرهای انتقال از این منطقه بازی بزرگی را میان دو قدرت ایالات متحده آمریکا و روسیه ایجاد نموده است (Anna, 2017).

بنابراین هر یک از بازیگران منطقه‌ای (روسیه) و فرا منطقه‌ای (ایالات متحده آمریکا) می‌کوشند که در جهت کسب منافع بیشتر در منطقه گام بردارند، در این راستا می‌توان بیان داشت که آمریکایی‌ها همواره به دنبال این بوده‌اند که منافع نفت را برای خود و دیگر مصرف‌کنندگان عمده نفت متنوع سازند و میزان وابستگی خود به نفت خاورمیانه را کاهش دهند، این ایده آمریکا را بر آن داشت تا از نیمه ۱۹۹۰ به طور فعال‌تر در منطقه خزر به ویژه قفقاز جنوبی حضور یابد و در سال ۱۹۹۷ سام برونی، عضو کمیته روابط خارجی سنای آمریکا دریای خزر را یک فرصت جدید برای این کشور ارزیابی کرد و ابراز داشت که آمریکا منافع عمده‌ای در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز که این دریا را محاصره کرده‌اند دارد. بر این

اساس حوزه خزر و به ویژه قفقاز جنوبی در قالب منافع حیاتی این کشور قلمداد می شود (Zasztowt, 2016, 7).

در راستای چنین سیاستی آمریکا سعی کرده تا با اتخاذ سیاست انتقال نفت و گاز حوزه دریای خزر از مسیرهای مورد علاقه خود سیاست دیگری بر مبنای رقابت با روسیه و مقابله با انتقال انرژی از مسیر ایران را تدوین نماید و با نظریه چند لوله‌ای جهت انتقال انرژی موافق ولی کماکان با انتقال انرژی نفت از طریق ایران مخالف می‌باشد و عنوان می‌نماید که با سیاست دروازبانی انرژی در منطقه که ایران به دنبال آن می‌باشد و برای امنیت انرژی ایالات متحده تهدید جدی است صریحا مخالفت می‌نماید. از این رو آمریکا درصدد بوده تا از طریق لوله‌های نفت تحریم‌های اقتصادی و میدان دادن به نمونه‌های جایگزین سیاسی و ایدئولوژیک نظیر ترکیه بهره‌مندی ایران را از حوزه دریای خزر به حداقل برساند (Guy, 2017, 30).

در این میان روسیه نیز در تقابل با سیاست منافع حیاتی ایالات متحده در منطقه خزر و به‌ویژه منطقه قفقاز جنوبی مانع از دستیابی رقیب دیرینه خود به فرصت‌های جدید بوده است و سعی بر آن داشته است که جایگاه قدیمی خود را در زمینه انتقال خطوط لوله انرژی در منطقه را همچنان حفظ نماید و در این راستا سیاست‌های همکاری جویانه و تعاملی خود را با کشورهای منطقه به‌ویژه سه کشور آذربایجان، گرجستان و ارمنستان گسترش دهد. و سیاست‌هایی که ایالات متحده آمریکا در زمینه ممانعت از شکل‌گیری هژمونی روسیه در زمینه انتقال نفت و به‌ویژه گاز به اروپا دنبال می‌کند مقابله نموده و همچنان جایگاه انحصاری خود را در زمینه انتقال انرژی به اروپا و جهان حفظ و در جهت کنترل همه سویه قفقاز از هر ابزار ممکن در جهت جلوگیری از حضور پررنگ آمریکا و غرب بهره‌گیرد (Siranush, 2016, 20).

رقابت بر سر سیاست‌های انتقال انرژی از منطقه قفقاز جنوبی میان ایالات متحده آمریکا و روسیه همچنان وجود دارد.

خط لوله‌هایی که به‌صورت بالقوه و بالفعل برای انتقال انرژی این منطقه به بازارهای عمده مصرف مطرح می‌باشند عبارت‌اند از:

الف- خط لوله نفتی باکو - تفلیس - جیحان: این خط لوله که کار احداث آن پس از مذاکرات بلند مدت مقامات ترکیه، روسیه و آمریکا از سال ۲۰۰۵ وارد چرخه فعالیت شده است؛

ب- خط لوله گازی، باکو- تفلیس- ارزروم: که به خط لوله شاه‌دنیز یا خط لوله قفقاز جنوبی نیز معروف است در مسیر موازی با خط لوله نفتی باکو - جیحان قرار دارد و اولین خط لوله گازی است که گاز حوزه دریای خزر را از طریق گرجستان و ترکیه جهت پیوستن به تاناپ و تاب به عنوان بخشی از کریدور جنوبی گاز به بازار اروپا منتقل می‌کند. اهمیت این خط لوله برای اتحادیه اروپا از آن رواست که می‌تواند نقطه آغازی برای تنوع بخشیدن به عرصه انرژی به اروپا و همچنین ممانعت از شکل‌گیری هژمونی شرکت گاز پروم روسیه بر بازار گاز اروپا باشد.

این خط لوله که ظرفیت آن ۶/۷ میلیارد مترمکعب در سال است، در نیمه دوم سال ۲۰۰۷ به بهره‌برداری رسید و ظرفیت این خط لوله می‌تواند در فاز دوم تا ۲۰ میلیارد مترمکعب در سال افزایش یابد. همچنین طرح جریان سفید که به خط لوله گاز گرجستان - اوکراین - اتحادیه اروپا نیز معروف است برای پیوستن این لوله از گرجستان - اوکراین - اتحادیه اروپا نیز معروف است. برای پیوستن این لوله از گرجستان به بندر سوپسا و انتقال گاز به رومانی از طریق دریای سیاه مطرح است (موسوی و بهادرخانی، ۱۳۹۱، ۱۵۱)؛

ج- خط لوله نفتی باکو- سوپسا: که به خط لوله مسیر صادراتی غربی نیز معروف است به طول ۸۳۳ کیلومتر است که از ترمینال سانگاچال در نزدیکی باکو در جمهوری آذربایجان آغاز شده و در ترمینال سوپسا کشور گرجستان خاتمه می‌یابد. این خط لوله توسط کمپانی بی‌پی احداث شده و نفت میدان نفتی آذری، چراغ و گونشلی را منتقل می‌کند؛

د- خط لوله نفتی باکو- نوروسیسک: انتقال نفت به روسیه و دریای سیاه.

۴- سیاست رقابت محور آمریکا و روسیه در امنیت انرژی قفقاز جنوبی

منطقه قفقاز جنوبی از مناطق مهم ژئوپلیتیکی جهان به شمار می‌آید و سیطره بر این منطقه منجر به غلبه بخش مهمی منابع انرژی در جهان (پس از حوزه خلیج فارس و سیبری) می‌گردد. این منطقه بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به شدت مورد توجه ایالات متحده قرار گرفته و در دهه‌های اخیر، تقابل میان آمریکا و روسیه در این منطقه از مباحث قابل توجه می‌باشد. در سناریوهای جدید آمریکا و روسیه دستیابی به منابع هیدروکربنی و در اختیار گرفتن استخراج و صدور آن؛ همچنین افزایش نفوذ در این ژئوپلیتیک منطقه جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. به گونه‌ای که در سیاست‌های انرژی آمریکا مسئله امنیت انرژی و خطوط لوله‌ای انتقال انرژی از منطقه قفقاز جنوبی با محوریت حذف روسیه تدوین شده است. در حالی که این منطقه دارای منابع انرژی غنی در حوزه دریای خزر می‌باشد که در اختیار جمهوری آذربایجان است. از سوی دیگر به دلیل همسایگی با دو جمهوری گرجستان و ارمنستان، مسیر انتقال انرژی خزر به غرب به ویژه به اروپا می‌باشد (فلاحی پیشه، ۱۳۹۴، ۳۵)، که حساسیت بیشتری را در سیاست‌های انرژی روسیه ایجاد نموده است. سیاست روسیه برای نفوذ بیشتر در این منطقه در قالب بازیابی جایگاه گذشته خود بوده است. به گونه‌ای که این منطقه صحنه رقابت دو کشور شده است. در این میان روسیه و آمریکا وارد یک بازی جدید به نام بازی ژئوپلیتیک، بازی نفت، بازی لوله‌های نفتی و یا بازی بزرگ شده اند. البته در این میان بازیگران دیگری همچون چین، ایران و ترکیه نیز ایفای نقش می‌نمایند و لیکن بیشترین محوریت تقابل بین روسیه و آمریکا می‌باشد (سجادپور، ۱۳۹۱، ۱۱).

روسیه با سیاست‌ها و استراتژی‌هایی که اتخاذ نموده در تلاش است که عنوان قدیمی‌ترین و در دسترس‌ترین مسیر انتقال انرژی منطقه به بازارهای جهانی بر نقش و اهمیت خود تأکید کند و هرگز حاضر نیست این فرصت را از دست بدهد. روسیه که خود بزرگ‌ترین دارنده گاز و یکی از مهم‌ترین تولیدکنندگان نفت خام در جهان می‌باشد، بر این هدف است که انحصار سنتی فروش و انتقال انرژی به اروپا را در اولویت‌های سیاست خارجی و سیاست انرژی خود در محوریت برنامه‌هایش قرار گیرد و این عامل فروش و انتقال از میان نرود. در مقابل سیاست انرژی آمریکا در منطقه قفقاز جنوبی بر این محور قرار گرفته که روسیه دوباره

به یک رقیب جدی که از نظر توازن قوا بتواند با آمریکا برابری کند تبدیل نشود و نقش روسیه در منطقه به حداقل برسد و امپراتوری نفتی روسیه در منطقه بشکند. بنابراین رویکرد سیاست انرژی آمریکا در منطقه قفقاز جنوبی در قالب حفظ الگوی راهبردی از دریچه تسلط بر ذخایر انرژی و تأمین امنیت خطوط لوله نفت و همچنین جلوگیری از افزایش نفوذ روسیه در منطقه در جهت انحصار فروش و انتقال به اروپا تدوین شده است (داداندیش و کوزه گر کالجی، ۱۳۸۹، ۸۳).

یکی از پیامدهای مهم رقابت‌های جدید ژئوپلیتیک بین روسیه و آمریکا در اوراسیا برای کنترل و دستیابی به منابع انرژی و مسیرهای انتقال آن، تبدیل انرژی به اولویت اول سیاست خارجی اتحادیه اروپا در روابط با کشورهای همسایه و مناطقی همچون خاورمیانه و آسیای مرکزی و قفقاز است و این وضعیت فرصت مناسبی را پیش روی حوزه انرژی کشورهای منطقه از جمله ایران قرار داده است و در صورت طراحی و اجرای یک برنامه مناسب می‌توان از ظرفیت خطوط (نکا - ری) برای سوآپ نفت در جنوب و پیوستن به خط لوله گاز ناباکو از مسیر ترکمنستان - ایران - ترکیه و نیز خط لوله گاز قزاقستان - ترکمنستان - ایران و دیگر خطوط انتقال انرژی در راستای تأمین منافع ملی در منطقه قفقاز و دریای خزر گام برداشت. در حقیقت اروپا برای رهایی از وابستگی به گاز روسیه قصد دارد به منابع جدید گازی دست یابد. طی سال‌های گذشته مصرف گاز طبیعی در اروپا با نرخ ثابت ۵/۲ درصد در سال افزایش داشته است. سیاست‌های حفظ محیط زیست و توسعه نیروگاه‌های گازی علل اصلی افزایش تقاضای گاز در اروپا به حساب می‌آیند. علاوه بر این نیاز به تنوع‌بخشی در واردات انرژی به‌ویژه گاز در اروپا بسیار مورد توجه قرار گرفته؛ چرا که بخش عمده‌ای از گاز مصرفی اروپا تنها از روسیه، نروژ و الجزایر تأمین می‌شود. لذا افزایش پتانسیل ورود گاز و سایر عامل‌های انرژی به اولویت سیاسی در اروپا تبدیل شده است که از این مسئله ایالات متحده آمریکا در جهت دهی اهداف انرژی خود بهره می‌برد (Dogen, 2016, 23).

در این قسمت به تفکیک سیاست ایالات متحده آمریکا و روسیه را در امنیت انرژی قفقاز

جنوبی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۵. اهمیت قفقاز جنوبی در سیاستهای ایالات متحده آمریکا.

قفقاز جنوبی به واسطه اهمیت ژئواستراتژی و ژئواکونومیک خود پس از ۱۹۹۱ به شدت مورد توجه غرب و در رأس آن آمریکا قرار گرفت (احمدیان و غلامی، ۱۳۸۸، ۱۸). اگرچه سیاست خارجی آمریکا در ۴۵ سال رقابت با شوروی در دوران طولانی جنگ سرد با اهداف و اولویت‌های معینی ترسیم می‌شد، اما سناریوی جغرافیای سیاسی کنونی تفاوت زیادی با گذشته داشت. به همین جهت ایالات متحده آمریکا برای رسیدن به منافع ملی خود هدف‌هایی را دنبال میکند که عبارت‌اند از:

- دستیابی به نفت و گاز و در اختیار گرفتن استخراج و صدور آن؛
- دستیابی به بازارهای منطقه‌ای و گسترش روابط بازرگانی؛
- ایجاد ثبات با از میان برداشتن کشمکش‌های قومی، توسعه دولتی و حقوقی منطقه؛
- رویارویی با نفوذ روسیه و ایران در منطقه و پشتیبانی از گسترش نفوذ ترکیه؛
- افزایش نفوذ در قفقاز؛
- بهبود فرصت‌های تجاری برای ایالات متحده آمریکا و شرکت‌های امریکایی؛
- رقابت با سایر قدرت‌ها (روسیه) بر سر کسب امتیازهای بیشتر به‌ویژه در کنترل منابع انرژی؛
- تقویت امنیت انرژی از راه متنوع‌سازی منابع و راه‌های انتقال انرژی دریای خزر (حکیم و جعفری ولدانی، ۱۳۹۴، ۹۱).

بنابراین به نظر می‌رسد که هدف‌های ایالات متحده آمریکا شامل مهار روسیه و ایران، اطمینان به در دست گرفتن کنترل منابع انرژی قفقاز جنوبی، راه‌های دستیابی به منابع جایگزین و پاداش دادن به متحدان منطقه‌ای شامل: ترکیه، گرجستان، آذربایجان و فراهم کردن فضا جهت حضور در منطقه می‌باشد؛ همچنین منافع این کشور را افزون بر حفظ الگوهای راهبردی از دریچه تسلط بر ذخایر انرژی تأمین امنیت خطوط لوله نفت، مقابله با نفوذ روسیه و ایران می‌توان ارزیابی کرد (عطایی، ۱۳۹۱، ۷۴)؛ بر این اساس بعد از فروپاشی، روسیه به تدریج حلقه محاصره غرب را در چهارچوب روندهایی چون کشیده شدن دامنه ناتو

به شرق، راه افتادن انقلاب رنگی در پیرامونش و به قدرت رسیدن دولت‌های غربگرا در گرجستان و اوکراین تنگتر یافت و سرانجام پی برد که هدف نهایی غرب فرسودن روسیه و چه بسا چند پاره کردن این کشور است، بنابراین قدرت‌نمایی روسیه در قفقاز جنوبی پاسخی به توسعه‌طلبی غرب به رهبری آمریکا در حوزه سنتی مسکو است. این رقابتی که بین آمریکا و روسیه وجود دارد موجب برخورد منافع دو کشور در قفقاز می‌شود (خیری، ایزدی، ۱۳۹۶). آمریکایی‌ها در راهبردهای خود نسبت به روسیه همواره تلاش می‌کنند، ضمن آگاهی بر توانایی تأثیرگذاری بین‌المللی این کشور نقش منطقه‌ای آن را نیز تعریف کنند به همین دلیل آمریکا آگاه از تعریف‌های سنتی روسیه به مسئله امنیت است و می‌داند که روسیه همواره نگران امنیت محیط پیرامونی خود است. در همین حال مراقب است تا مانع تسلط روسیه بر کشورهای همسایه خود شود. زیرا چنانچه روسیه بازیگر مسلط منطقه شود این ترس وجود دارد که تنش‌های جنگ سرد از نو احیاء شود؛ بنابراین طرح‌هایی که از سوی آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن ارائه می‌شود بیشتر در قالب سازمان امنیت و همکاری اروپا بوده است و ناظر بر کنار گذاشتن دو قدرت منطقه‌ای یعنی روسیه و ایران است. در این راستا آمریکا دو نکته را در نظر دارد، نخست به روسیه اجازه ندهد که وارد نظام‌های بین‌المللی شود و نگرانی‌های امنیتی خود را برطرف کند، دوم در نظر داشته باشد که با وجود پایان جنگ سرد، موازنه قوا همچنان به حال خود باقی بماند (دهشیار، ۱۳۹۶، ۲۵۱).

۱.۵. سیاست ایالات متحده آمریکا و امنیت انرژی قفقاز جنوبی

منطقه قفقاز جنوبی که سه کشور ارمنستان، آذربایجان، گرجستان را در بر گرفته است سرشار از منابع نفت و گاز می‌باشد. ایالات متحده آمریکا با حضور خود طی سال‌های گذشته تاکنون منابع اقتصادی و راهبردی مهمی را در این منطقه در نظر گرفته است. از آنجا که انرژی، سهم مهمی در تدوین راهبرد سیاست خارجی این کشور دارد و هر کشور دارای انرژی در داخل سیاست‌های آمریکا قرار می‌گیرد. از نظر استراتژیست‌های انرژی در این کشور، آمریکا باید یک سیاست ملی انرژی که صورت غیرمنقطع و قابل اتکا و دسترس برای عموم و

بخش اقتصادی را دارد، در اولویت‌های برنامه انرژی خود قرار دهد. آنچه برای آمریکا اهمیت دارد این است که با دستیابی به نفت و گاز قفقاز جنوبی از وابستگی کشورهای غربی به نفت و گاز خلیج فارس و دیگر مناطق دنیا کاسته شود (Ahmeti, 2017).

آمریکایی‌ها حضور خود را در منطقه قفقاز جنوبی بدون رقیب می‌خواهند در حقیقت روندهای مختلف سیاسی در این منطقه باعث شده که آمریکا با پدیده انرژی این منطقه، صرفاً از زاویه امنیتی و سیاسی و با قرائت مهارگرایانه برخورد کند و به نوبه خود مانعی در جهت بهره‌برداری از منابع انرژی این منطقه شود. از این رو ایالات متحده آمریکا برای ایجاد فاصله هرچه بیشتر و برهم زدن پیوستگی جغرافیایی بین روسیه با محیط پیرامونی‌اش به مبارزه ژئوپلیتیک با یکدیگر برخاسته‌اند و متغیر انرژی به‌عنوان عامل اساسی در این مناسبات نقش‌آفرینی می‌کند.

به طوری که پس از استقلال کشورهای قفقاز، شرکت‌های نفتی آمریکایی به سرعت وارد منطقه شدند و وجود منابع غنی نفت و گاز باعث توجه بیشتر دولت آمریکا به کشورهای منطقه شد و این کشور سیاست دستیابی به منابع انرژی و حضور در بازارهای منطقه را اتخاذ کرد. این برای اولین بار بود که آمریکا فرصت دخالت مستقیم در این منطقه را می‌یافت (واعظی، ۱۳۸۹، ۳۲). بنابراین آمریکا با تکیه بر این فرصت منحصر به فردی که به دست آورده بود، سیاست مقابله و محدود کردن ایران و روسیه را در منطقه دنبال کرد. در واقع سیاست آمریکا در قفقاز جنوبی نه بر اساس وضعیت انرژی، بلکه بر مبنای برداشت‌های امنیتی و استراتژیک شکل گرفته که این خود بازتابی از وضعیت درونی و جهانی آمریکاست (Markandya, 2018).

در چهارچوب مؤلفه‌های ژئوپلیتیک مهم‌ترین هدف آمریکا بازداشتن قدرت‌های منطقه‌ای یعنی روسیه، ایران و به‌خصوص روسیه از تبدیل شدن به بازیگر مؤثر در منطقه به‌طور عام و فعالیت درزمینه‌ی استحصال و انتقال نفت و گاز به‌طور خاص بوده است. آمریکا از یک‌سو سعی نموده تا انحصارگرایی روسیه در انتقال نفت منطقه را محدود کند و از سوی دیگر سیاست آمریکا بر این بوده است تا هرگونه مجال و فرصت مشارکت فعال در انتقال نفت و گاز

منطقه را از ایران بگیرد. در این راستا تلاش آمریکا بر این بوده تا با شعار نه شمال، نه جنوب، غرب یا شرق و با استراتژی خطوط لوله چندگانه با انتقال نفت و گاز منطقه از طریق روسیه و یا ایران مقابله کند. این در حالی است که روسیه قدیمی‌ترین مسیر ممکن برای این انتقال است (طاهری، فرهمند، ۱۳۹۳، ۵۴۲). همچنین باید اضافه کرد اگرچه در سیاست امنیت انرژی آمریکا در منطقه قفقاز جنوبی دولت آمریکا از نظریه چند لوله استقبال می‌کند ولی کماکان با انتقال انرژی نفت از طریق ایران مخالف است و مانع از این است که ایران دروازه‌بان انرژی در منطقه‌ای باشد که برای امنیت انرژی آمریکا دارای اهمیت است (Dugan, 2016, 25).

بر همین اساس آمریکا، توجه جدی خود را به احداث کریدور انرژی شرق - غرب معطوف نمود که حاصل آن، برنامه‌ریزی احداث خط انتقال نفت باکو-تفلیس-جیحان و خط انتقال گاز باکو-ازروم بود. پس از آنکه سال ۱۹۹۸ اعلامیه آنکارا، در حمایت از احداث خط باکو-جیحان، توسط رؤسای جمهور ترکیه و دیگر کشورهای منطقه از جمله آذربایجان و گرجستان صادر گردید، آمریکا حمایت خود را از آن به عمل آورد. هدف آمریکا از این حمایت این بود که به انحصار روسیه بر انتقال نفت و گاز منطقه از طریق توسعه لوله‌هایی که این کشور را دور بزند پایان بخشد. بر همین اساس تاکنون شرکت‌های نفتی آمریکایی به طرز گسترده‌ای با جمهوری آذربایجان وارد گفتگو شده‌اند. ایالات متحده آمریکا رقابت با روسیه و کشورهای غربی برای چیرگی بر منابع و مسیرهای انتقال انرژی و استحاله سیاسی کشورهای پیرامون در منطقه قفقاز جنوبی را در اولویت‌های سیاست انرژی خود قرار داده است (Zasztowt, 2016, 27). و بر همین اساس برای پیگیری یک طرح کلی جایگزین برای صادر کردن نفت و گاز دریای خزر در مسیری شامل مسیر باکو-جیحان از طریق گرجستان و ترکیه، مسیر ترکمنستان-پاکستان از طریق افغانستان و همچنین خط لوله زیر دریا بین ترکمنستان و جمهوری آذربایجان به طور گسترده‌ای سرمایه‌گذاری کرد. سایر طرح‌هایی که در یک دهه اخیر مطرح شده است همچون کریدور جنوبی گاز، جریان سفید، جریان ترکی، جریان جنوبی،

ترانس کاسپین، ترانس آناتولی (تاناپ) و ترانس آذربایک (تاپ) تماماً بدون ظرفیت ایران طراحی گشته است (آجیلی و بهادرخانی، ۱۳۹۳).

۶. سیاست روسیه و امنیت انرژی قفقاز جنوبی

رویکرد روسیه در بحث انرژی مبتنی بر انحصار وابستگی جمهوری‌های قفقاز جنوبی به این کشور می‌باشد و با حساسیت برنامه سایر کشورها در حوزه انرژی در این منطقه را تعقیب می‌نماید. قفقاز جنوبی از نظر اقتصادی برای روسیه حائز اهمیت است. عمده‌ترین مسئله از این جهت، نفت و منابع انرژی و اتصال آن می‌باشد. عنصر نفت از سه جهت در نگاه اقتصادی روسیه را به خود جلب کند.

جهت اول، پیوند ساختارهای نفتی روسیه با این منطقه است. به‌طور کلی اقتصاد در شوروی پیشین، مبتنی بر تقسیم کار و پیوستگی متقابل با محوریت مسکو بود. نفت قفقاز نیز در این راستا بخشی از مجموعه کلی اقتصاد به‌هم پیوسته کشورهای مستقل مشترک‌المنافع است. جهت دوم، حضور عنصر خارجی در بهره‌برداری و اکتشافات نفت قفقاز و عمدتاً در جمهوری آذربایجان است. بخشی از نفت جمهوری آذربایجان در سواحل دریای خزر قرار دارد و روسیه مخصوصاً در مشارکت شرکت‌های غربی در بهره‌برداری از این منابع نفتی به‌صورت قراردادهای دوجانبه بین جمهوری آذربایجان و شرکت‌های مزبور حساس می‌باشد.

جهت سوم، عنصر نفت در حرکت قفقازی روسیه چگونگی انتقال منابع انرژی حوزه دریای خزر است. دو جمهوری قزاقستان و ترکمنستان دارای ذخایر نفت و گاز بوده و چگونگی انتقال این نفت به بازارهای نفتی اروپا و آمریکا یکی از مباحث سیاسی و اقتصادی جاری بین‌المللی است. ترجیح روسیه آن است که بین انتخاب‌های موجود از خط لوله کنونی که آسیای مرکزی را به روسیه وصل می‌کند، استفاده شود و این خطوط لوله در مقصد نهایی از قفقاز عبور می‌نمایند. به‌رحال در سالیان گذشته تقریباً کلیه خطوط لوله سابق نفت و گاز حوزه دریای خزر از مسیر روسیه عبور می‌کرده و مسکو به این نقش ژئوپلیتیک انرژی کاملاً واقف است. درواقع امروزه نفت یکی از مهم‌ترین عوامل جدید تعیین‌کننده خصیصه‌های اوضاع ژئواستراتژیکی در جنوب و مرزهای جنوبی روسیه محسوب می‌گردد.

روسیه از افزایش چشمگیر قیمت نفت و با توجه به منابع سرشار انرژی موجود در آن کشور، برای در اختیار گرفتن بازارهای بین‌المللی و به‌ویژه اروپا و استفاده از آن به‌عنوان اهرم راهبرد بهره می‌گیرد (Dinitrakopoulov, 2010, 22).

بنابراین روسیه برای کنترل همه‌سویه قفقاز می‌کوشد از هر ابزار ممکن از حضور آمریکا و غرب در آنجا جلوگیری کند. روسیه می‌خواست و می‌خواهد انرژی قفقاز از راه روسیه به بازارهای جهانی منتقل شود تا همواره ابزار انرژی را دست داشته باشد. همسویی گرجستان با غرب در تشویق شرکت‌های غربی به انتقال انرژی منطقه از خاک گرجستان به ترکیه و از آنجا به بازارهای جهانی، نه تنها روسیه را از دستیابی به هدف‌های خود در قفقاز دور کرده، بلکه سبب حضور بیشتر غرب در قفقاز و در کنار مرزهای جنوبی روسیه شده است. چون در برابر تلاش‌های روسیه، آمریکا به شکل مستمر، عقب راندن این کشور به مرزهای فدراسیون را دنبال کرده است. در حالیکه روسیه بر این امر واقف است که برخورداری از منابع طبیعی از جمله منابع انرژی فسیلی همزمان ابزاری مبتنی بر رقابت و همکاری در عرصه رقابت جهانی محسوب می‌شود، فدراسیون روسیه با درک این واقعیت که قدرت اقتصادی در نظام بین‌الملل ابزاری تعیین‌کننده است تلاش می‌کند با در پیشی گرفتن الگوی رفتار سیاسی واقع‌گرایانه از انرژی بهره‌برداری حداکثری کند. به عبارتی فدراسیون روسیه به دنبال آن است تا از انرژی به عنوان ابزاری سیاسی برای بازسازی قدرت و بازیابی اعتبار بین‌المللی خود بهره‌برداری و شرایط جدیدی را در جهت کنترل رفتار جمهوری بازمانده از شوروی سابق ایجاد نموده و جایگاه سنتی خود را در سیاست‌های جدید بهره‌گیری از منابع انرژی این منطقه احراز نماید (Najia, 2016).

هدف اصلی روسیه از این اقدام تضمین انتقال بدون وقفه انرژی روسیه به غرب و به دست آوردن اهرم‌های اقتصادی و سیاسی در قبال این کشورها است. این راهبرد تاکنون بسیار موفق بوده است. هم‌اکنون بخش‌های انرژی مولداوی و ارمنستان تحت کنترل کامل روسیه قرار دارد و گرجستان نیز وابستگی شدیدی به این کشور پیدا کرده است. همچنین ساخت خطوط جدید انتقال انرژی نیز، یکی دیگر از اهداف روسیه است تا از این طریق نقش کشورهای

ترانزیت گاز و قدرت چانه‌زنی آنها را کاهش دهد (ثمودی پيله وردی و اکبری، ۱۳۹۱، ۷۲)، هدف روسیه در راستای دکترین سیاست خارجی خود، تجدید جایگاه ابرقدرتی این کشور با استفاده از منابع هنگفت انرژی است؛ در همین راستا، پوتین، به صراحت جهت‌گیری‌های سیاست خارجی روسیه را مبتنی بر رهبری انرژی جهان اعلام کرده است. روسیه با اتخاذ استراتژی جدید، سیاست انرژی خود را با چشم‌انداز حفظ جایگاه قدرت برتر، تنظیم کرده است (پسندیده، ۱۳۹۰، ۹۸).

در راهبرد امنیت ملی روسیه ۲۰۲۰، به اهمیت اقتصاد و تجارت و نقش برجسته سیاست انرژی برای فدراسیون روسیه و اهداف نظامی - امنیتی آن تأکید گردیده است. مسکو به عنوان یکی از بزرگترین صادرکنندگان نفت و گاز در سطح بین‌المللی بوده و امنیت و ثبات در این بازار مستقیماً بر شرایط اقتصادی و به تبع آن امنیت ملی آن تأثیرگذار خواهد بود. افزایش بهای نفت خام موجب افزایش قابل توجه تولید ناخالص داخلی روسیه در دهه گذشته گردیده است. بر اساس برآورد مراکز معتبر جهانی، افزایش ۱۰ درصدی قیمت جهانی نفت خام موجب رشد ۲/۲ درصدی تولید ناخالص داخلی این کشور شده است. به نظر می‌رسد در پیوند این رشد با سیاست خارجی، روسیه به دنبال تجدید جایگاه ابرقدرتی این کشور با استفاده از منابع هنگفت انرژی است. در همین راستا پوتین، به صراحت جهت‌گیری‌های سیاست خارجی روسیه را مبتنی بر رهبری انرژی جهان اعلام کرده است. از طرفی این کشور در پی آن است که با توسعه زیرساخت‌های صادراتی در قلمرو خود وابستگی خود را به انتقال انرژی از دیگر کشورها کاهش دهد. هدف استراتژیک روسیه کنترل صادرات انرژی از کشورهای اورآسیای مرکزی به بازارهای بین‌المللی برای بازسازی قدرت خود است (Kruyt, 2018, 13).

روسیه، همچنین می‌کوشد ضمن گسترش منافع خود در منطقه بر قدرت ژئوپلیتیک خود بیافزاید و کشورهای این ناحیه را با خود همسو سازد تا به عنوان قطب دوم جهان مطرح شود. مسکو به دنبال نفوذ انحصاری سیاسی - اقتصادی در منطقه از طریق کنترل قفقاز جنوبی

است. لذا زمانی که آمریکا طرح باکو- جیحان را برای استخراج منابع نفتی قفقاز و دریای خزر آغاز نمود که هدف از آن علاوه بر استخراج نفت، کنار گذاشتن ایران و روسیه از معادلات منطقه‌ای بود، پوتین آن را یک شکست سیاسی و اقتصادی برای روسیه عنوان نمود (فرجی راد و صالحی دولت‌آبادی، ۱۳۹۶، ۵۹).

در مجموع می‌توان گفت اهداف روسیه از مطرح نمودن ایده قدرت برتر به سه دلیل بوده است. ۱) برخوردهای سفت و سخت دهه نود به سیاست‌های پیشگیرانه و قابل پیگیری تبدیل شدند که سیاست شلاق و شیرینی را در اذهان یادآوری می‌کند؛ ۲) به عهده گرفتن نقش مبتکر از سوی روسیه در منطقه؛ ۳) تمرکز و وحدت منابع برای دستیابی به اهداف درازمدت بر اساس این اهداف بود.

۷. خطوط لوله انتقال انرژی و تقابل سیاست آمریکا و روسیه

در کنار منابع انرژی، خطوط انتقال انرژی موضوع دیگری است که مورد توجه بوده و کشورها به اهمیت آن واقف می‌باشند. این امر برای روسیه همچنان مثل گذشته مهم بوده و ایالات متحده آمریکا نیز با هدف تنوع و تعدد منابع و مسیرهای انرژی، سیاست تسلط بر منابع انرژی و مسیرهای انتقال انرژی را در منطقه دنبال می‌کند. سیاست تنوع منابع و مسیرهای انتقال انرژی رویکردی است که مد نظر کشورهای اروپایی نیز است. لذا با توجه به اهمیت موضوع و با توجه به جو سیاسی حاکم بر روابط تهران و واشنگتن، و تقابلی که میان جمهوری اسلامی ایران و غرب وجود دارد به‌رغم مناسب بودن مسیر ایران و برتری آن بر مسیرهای دیگر که غیرقابل انکار است، شاهد حذف ایران از مسیرهای انتقال انرژی و شکست طرح‌هایی مانند سوآپ می‌باشیم. در همین راستا اثرگذاری بر صادرات نفت و کاهش نقش و اهمیت ایران، همگی با هدف حذف و انزوای کشورمان بوده و به منزله تهدیدی بر امنیت سیاسی جمهوری اسلامی ایران می‌باشند. از این‌رو است که با حمایت غرب، کشوری مانند ترکیه (به‌عنوان رقیب منطقه‌ای ایران) و حتی گرجستان نقش کلیدی در این زمینه ایفا نموده و ترکیه سیاست مبدل شدن به چهارراه انرژی را مدنظر قرار داده است. همچنین بحث امنیت خطوط لوله نیز موضوع دیگری است که بهانه‌ای مجدد برای حضور آمریکا شده و بر

این اساس، شاهد طرح‌هایی مانند ایجاد نیروهای چندملیتی و واکنش سریع حافظ امنیت خطوط لوله باهدف حضور بیشتر آمریکا و غرب در منطقه می‌باشیم (Kalehsar, 2016, 30). در این بسترسازی برای کنار گذاشتن ایران از کنسرسیوم نفت باکو مخالفت صریح با عبور خط لوله از ایران، مخالفت آنها از میانجی‌گری ایران در منازعات منطقه‌ای قره‌باغ جهت انزوا و مهار ایران نمونه‌هایی بر تأکید این رویکرد در سیاست خارجی آمریکا بوده است.

بر این اساس آمریکا، اقدام به یک راهبرد رقابتی در بخش انرژی با حمایت از مسیر افقی خطوط لوله نفت و گاز نموده تا با خطوط روسی رقابت کند. چون در دوره شوروی و سال‌های بعد از فروپاشی این کشور شرکت گاز پروم روسیه انحصار بازار انرژی را به دست داشت و روسیه از این راه اراده سیاسی خود را به منطقه تحمیل کرده و ایالات متحده آمریکا با حضور در قفقاز برای کاهش این انحصار، احداث خطوط لوله نفت و گاز را مطرح و به بهره‌برداری رساند. از این‌رو آمریکایی‌ها به کریدور انرژی شرق به غرب توجه جدی کردند که حاصل آن برنامه‌ریزی احداث خط انتقال نفت باکو - تفلیس - جیحان و خط انتقال گاز باکو - تفلیس - ارزروم بود. زیرا از دیدگاه آمریکایی‌ها عبور این خط لوله انتقال انرژی از خاک آذربایجان، گرجستان و ترکیه ضمن تحکیم روابط سیاسی و اقتصادی این کشورها، نفوذ ایران و روسیه را نیز کاهش می‌دهد (Bledar, 2017, 34).

بعد از فروپاشی شوروی، ایالات متحده آمریکا سعی کرد که حضور مستمر و پررنگ‌تری در منطقه داشته باشد، به عبارت بهتر در خلأ قدرتی که در منطقه ایجاد شد، آمریکا درصدد آقایی در این منطقه برآمد به طوری که پس از استقلال کشورهای قفقاز، شرکت‌های نفتی آمریکایی به سرعت وارد منطقه شدند و وجود منابع غنی نفت و گاز باعث توجه بیشتر دولت آمریکا به کشورهای منطقه شد و این کشور سیاست دستیابی به منابع انرژی و حضور در بازارهای منطقه را اتخاذ کرد، این برای اولین بار بود که آمریکا فرصت دخالت مستقیم در این منطقه را می‌یافت. بنابراین آمریکا با تکیه بر این فرصت منحصر به فردی که به دست آورده بود، سیاست مقابله و محدود کردن ایران و روسیه را در منطقه به طور آشکار در خطوط لوله انتقال انرژی دنبال کرد (Serhan, 2016, 34).

بر این اساس، ایالات متحده آمریکا از سوی کوشیده تا انحصارگرایی روسیه در انتقال نفت منطقه را محدود کند و از سوی دیگر، سیاست آمریکا بر این بوده است تا هرگونه مجال و فرصت مشارکت فعال در انتقال نفت و گاز منطقه را از ایران بگیرد. در این راستا، سعی آمریکا بر این بوده تا شعار «نه شمال، نه جنوب، غرب یا شرق» و با «استراتژی خطوط لوله چندگانه» با انتقال نفت و گاز منطقه از طریق روسیه و یا ایران مقابله کند. این در حالی است که روسیه قدیمی‌ترین و سهل‌الوصول‌ترین و ایران نیز بنا بر اذعان خود غربی‌ها یکی از امن‌ترین، کوتاه‌ترین و ارزان‌ترین طرق ممکن برای این انتقال می‌باشند (Aero Gsander, 2006, 4).

از سوی دیگر، روسیه و آمریکا در زمینه خطوط لوله انتقال نفت و گاز با یکدیگر در منطقه قفقاز جنوبی رقابت دارند. از جمله خط لوله باکو - تفلیس - جیحان به‌عنوان امن‌ترین، بهترین، کم‌هزینه‌ترین مسیر انرژی قفقاز جنوبی از طرف آمریکایی‌ها انتخاب شده و روس‌ها در این زمینه بازنده بزرگ نام گرفتند؛ به عبارت دیگر از ساخت خط لوله باکو-تفلیس - جیحان، شکست بزرگی برای روسیه در نبرد مسیرها بود، این خط لوله نفت جمهوری آذربایجان و نفت و گاز قسمت‌های غربی قزاقستان را از طریق ترکیه منتقل می‌کند هدف از ساخت این خط لوله کاهش نقش انرژی روسیه در قفقاز جنوبی، آسیای مرکزی و به‌طور کلی منطقه مشترک‌المنافع بود. ایالات متحده آمریکا معتقد بود که این پروژه اهمیت بسزایی را در استراتژی سیاست خارجی آنان دارد. در مورد اهمیت این خط لوله همین‌قدر کافی است که چند کشور آذربایجان، گرجستان، ترکیه و آمریکا معتقد هستند که هر نوع تغییری در دولت این کشورها، نباید باعث هیچ تغییری در تعهدات این کشورها به این پروژه به وجود آورد (Bilgin, 2016, 44).

مهم‌ترین تأثیر خط لوله باکو-تفلیس-جیحان این است که به یک عامل شتاب‌دهنده برای همکاری‌های مثبت بین این کشورهای تازه استقلال یافته تبدیل شده است. این همکاری کشورهای آذربایجان، گرجستان و ترکیه را در بر می‌گیرد. البته قزاقستان هم درگیر این پروژه شده است، هرچند درجه همکاری آن کمتر از کشورهای دیگر است. ترکمنستان نیز

می‌توانست با ملحق شدن به این پروژه سود کلانی را ببرد در واقع خط لوله باکو - تفلیس - جیحان جمهوری آذربایجان و گرجستان را در کنار هم قرار داده و آن‌ها را به روابط نزدیک با قزاقستان برانگیخته است (Bledar, 2017, 36). خط لوله باکو-تفلیس - جیحان یک گام بزرگ برای ملحق کردن گرجستان و جمهوری آذربایجان به اتحادیه اروپا نیز است و امنیت اقتصادی آنان را تقویت می‌کند. به‌علاوه این پروژه بستری برای اجرای دیگر پروژه‌ها از قبیل خط لوله قفقاز جنوبی و گسترده‌تر کردن حمل‌ونقل در کریدور شرق و غرب می‌باشد. به‌عبارت دیگر، ساخت مجموعه خطوط لوله باکو-تفلیس-جیحان و باکو-تفلیس-ارزروم به معنای تشکیل کریدور جدید انتقال انرژی در جنوب اوراسیا یعنی کریدور شرق-غرب بود. تشکیل کریدور جدید انتقال انرژی به کلی ترکیب قوا را در منطقه قفقاز جنوبی تغییر داد (سنایی و کریمی، ۱۳۹۱، ۷۳).

خطوط نفت و گاز باکو-تفلیس-جیحان و باکو-تفلیس-ارزروم، نه تنها روسیه و ایران را از جریان‌ها و خطوط نفت و گاز جدا می‌سازند، بلکه کاربری مسیرهای انتقال نفت و گاز قفقاز جنوبی در حوزه دریای خزر که از قبل نیز فعال بوده و از روسیه عبور می‌کرده است را تهدید می‌کند، طرح احداث خط لوله باکو-تفلیس-جیحان حاصل تعارض آمریکا با ایران و تلاش برای محروم کردن آن از مزایای انتقال انرژی این کشور بود. این خط لوله، بخش مهمی از سیاست انرژی آمریکا را تشکیل می‌دهد. دولت آمریکا از طریق حمایت از این طرح، تأمین امنیت خود در بخش انرژی را دنبال کرده است. این تلاش به‌طور عملی در حوزه‌ای صورت می‌گیرد که نفوذ سنتی روسیه در آن وجود داشته و ایران در همسایگی منطقه از توانایی چشمگیری برای ایفای نقش ترانزیتی در مورد انرژی از آن برخوردار بوده است. هرچند روسیه نیز در پرتو همکاری‌هایش با آمریکا از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اهمیت خود را بازیافت. اما به هر حال روسیه این خط لوله را که از پشتوانه قوی سیاسی برخوردار بوده در منطقه نفوذ سنتی خود در قفقاز، پدیده‌ای نامطلوب ولی اجتناب‌ناپذیر یافته که به اشکال گوناگون سعی در تقویت مسیر خود از طریق نوروسیسک در برابر آن است (طاهری و فرهمند، ۱۳۹۳: ۶۵).

ایالات متحده آمریکا نیز در تلاش برای سبقت گرفتن در جنگ قدرت خود با روسیه در منطقه قفقاز در ۲۶ درصد طرح‌های اکتشافی نفت در جمهوری آذربایجان مشارکت دارد که این رقم ۷ درصد بیش از سهم روسیه در برنامه‌های مذکور است (Bedvian, 2015, 15). آمریکا، خطوط لوله انتقال نفت را در امنیت انرژی قفقاز از اولویت‌های اصلی خود می‌داند، به طوری که خط لوله باکو-تفلیس-جیحان بخش مهمی از سیاست انرژی آمریکا را تشکیل می‌دهد، دولت آمریکا با حمایت از این خط لوله، تأمین امنیت خود را در بخش انرژی دنبال کرده است. این تلاش، در عمل در حوزه‌های شکل می‌گیرد که نفوذ سنتی روسیه در آنجا وجود داشته و ایران در همسایگی منطقه از توانایی چشمگیری برای ایفای نقش انتقال انرژی برخوردار است. اهمیت این خط لوله برای دولت آمریکا چنان زیاد است که از سوی برخی مقامات آمریکایی از خط لوله مذکور از مسیر جنوب قفقاز، برای تأمین منافع خود و مقابله با مسیرهای مورد نظر روسیه و ایران حمایت جدی و مؤثر وجود داشته است (Bedevlan, 2015, 5). از نظر آنان انتقال این منابع می‌تواند در تأمین امنیت انرژی آمریکا نقش ایفا کند. آمریکا منابع ضروری مالی برای احداث این خط لوله را در جهت تأمین منافع خود ارائه کرده است. آمریکایی‌ها در پروژه نفتی باکو-تفلیس-جیحان و به‌رغم نبود منطق و صرفه اقتصادی با کنار گذاشتن ایران از مسیر ترانزیت توانستند با تزریق منابع کلان مالی این پروژه سیاسی را اجرا کنند (پیشگاهی فر و موسوی، ۱۳۸۹، ۹۶).

نتیجه‌گیری

ایالات متحده آمریکا و روسیه در دهه‌های اخیر به خوبی دریافته‌اند که سه رکن مادی تحکیم قدرت یعنی سلطه بر منابع انرژی، حاکمیت بازار آزاد در اقتصاد سیاسی و نظام مالی بین‌المللی باثبات، انرژی و خطوط لوله انتقال آن، مهم‌ترین رکن سازنده هژمونی بوده و سازوکاری است که دولت‌ها را قادر می‌سازد تا در بازار تجارت جهانی سهمی از تجارت خارجی را به خود اختصاص دهند. بر همین اساس مسئله امنیت انرژی در منطقه قفقاز جنوبی از اولویت‌های اساسی سیاست انرژی دو کشور می‌باشد. به‌گونه‌ای که در سیاست‌های انرژی

آمریکا مسئله امنیت انرژی و خطوط لوله‌ای انتقال انرژی از قفقاز جنوبی با محوریت حذف روسیه تدوین شده است. در حالی که در سیاست انرژی روسیه انحصار سنتی فروش و انتقال انرژی به اروپا و عاملیت فروش و انتقال در محوریت برنامه‌هایش قرار دارد.

در سیاست‌های ایالات متحده آمریکا، شکستن انحصار روسیه در انتقال انرژی و رقابت با آن جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده، به طوری که آمریکا از نظریه چند خط لوله جهت انتقال انرژی استقبال نموده و بر همین اساس به منظور پیگیری یک طرح کلی جایگزین برای صادر کردن نفت و گاز منطقه قفقاز جنوبی به اروپا را مطرح کرده است. در مقابل، روسیه انتقال انرژی قفقاز از این کشور به بازارهای جهانی را همچنان در برنامه‌های خود در اولویت قرار داده، به گونه‌ای که ساخت خطوط جدید انتقال انرژی را در محوریت سیاست خود در نظر گرفته و سعی می‌نماید که ضمن گسترش منافع در این منطقه، برای افزایش نفوذ ژئوپلیتیک خود حرکت نماید. مسکو همچنین نگاهی به تقابل با سیاست‌های انرژی ایالات متحده آمریکا دارد که به عنوان رقیب جدی تعریف نوین از هژمونی اوراسیایی به منطقه وارد شده، و طرفدار مسیرهایی است که در راستای اهداف درازمدت و علایق ژئوپلیتیک خود به محدود کردن نقش واقعی و اصولی روسیه در منطقه مبتنی می‌باشد.

بر همین اساس، رویکرد ایالات متحده آمریکا بر روندهای مؤثر بر مدیریت انرژی در قفقاز جنوبی در قالب امنیت خطوط لوله انتقال نفت تیلور یافته است. به گونه‌ای که خط لوله باکو-تفلیس-جیحان بخش مهمی از سیاست انرژی آمریکا را در منطقه قفقاز جنوبی به خود اختصاص داده است. دولت آمریکا با حمایت از این خط لوله، تأمین امنیت خود را در بخش انرژی دنبال می‌نماید. این تلاش در عمل در حوزه‌ای شکل می‌گیرد که نفوذ سنتی روسیه در آنجا وجود داشته و جمهوری اسلامی ایران در همسایگی آن منطقه از توانایی‌های چشمگیری برای ایفای نقش در حوزه انتقال انرژی برخوردار است. اهمیت این خط لوله برای دولت آمریکا بسیار زیاد می‌باشد، به گونه‌ای که برخی مقامات این کشور از خط لوله مذکور از مسیر جنوب قفقاز برای تأمین منافع خود و مقابله با مسیره‌های مورد نظر روسیه و ایران حمایت جدی و مؤثر داشته‌اند. به گونه‌ای که به رغم نبود منطق و صرفه اقتصادی، با تزریق منابع کلان مالی

به این پروژه روسیه را در دستیابی به اهداف انحصاری در انتقال انرژی در منطقه قفقاز جنوبی دچار مشکلات اساسی و جدی نموده‌اند.

منابع:

- پوراحمدی، حسین. (۱۳۸۶). انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران در بازتاب فرآیند جهانی شدن: همسویی، تقابل و تعادل. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر امام خمینی.
- پیشگاهی، زهرا؛ موسوی فر، سیدرحمت‌الله. (۱۳۸۹). منافع قدرت‌های فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای در حوزه ژئوپلیتیکی قفقاز. تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- دهشیار، حسین. (۱۳۹۶). نقش و جایگاه قفقاز جنوبی در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی، در ایران و جمهوری‌های قفقاز جنوبی. به کوشش ولی کوزه‌گر کالجی. تهران: مؤسسه مطالعات ایران و اوراسیا (ایراس).
- کاکس، رابرت و دیگران. (۱۳۸۴). اقتصاد سیاسی بین‌المللی و جهانی شدن. ترجمه حسین پوراحمد. تهران: نشر قومس.
- گلپین، رابرت و دیگران. (۱۳۸۰). اقتصاد سیاسی جهانی با درک نظم اقتصاد بین‌الملل. ترجمه مهدی میرمحمدی و دیگران. تهران: مؤسسه تحقیقات تدبیر اقتصاد.
- میرشایمر، جان. (۱۳۹۴). تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ. ترجمه غلامعلی چگینی‌زاده. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- های، کالین. (۱۳۸۵). درآمدی انتقالی بر تحلیل سیاسی. ترجمه احمد گل محمدی. تهران: نشر نی.
- آجیلی، هادی و محمدرضا بهادرخانی. (۱۳۹۳). «اقتصاد سیاسی خطوط لوله انرژی در آسیای مرکزی و قفقاز». فصلنامه راهبردی سیاست، سال سوم، شماره ۱۰.
- احمدیان، قدرت‌الله؛ غلامی، طهورث. (۱۳۸۸). «آسیای مرکزی و قفقاز عرصه تعارض منافع روسیه و غرب». مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره سوم، شماره ۴.
- اطاعت، جواد؛ نصرتی، حمیدرضا. (۱۳۸۸). «ایران و خطوط انتقال انرژی حوزه خزر، مجله مطالعات اوراسیای مرکزی». مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۲، شماره ۳.
- امیراحمدیان، بهرام. (۱۳۸۷). «بحران گرجستان، طرف‌های درگیر، علت‌ها و پیامدها». فصلنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، دوره ۲۲، شماره ۲۵۲.
- آگلیان، وهاگن. (۱۳۸۷). «سیاست پوتین در دریای خزر، تناسب منافع اقتصادی و سیاسی». فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، دوره ۹، شماره ۴۳.

- پسندیده، سمیه. (۱۳۹۰). «نقش انرژی در سیاست خارجی روسیه». **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، دوره ۱۷، شماره ۷۴.
- ثمودی پیلهرود، علیرضا؛ اکبری، محمد. (۱۳۹۱). «پوتین تغییر یا تداوم سیاست خارجی روسیه در دوره جدید». **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، دوره ۱۸، شماره ۷۷.
- خیری، مصطفی؛ ایزدی، رجب. (۱۳۹۶). «منافع روسیه در خارج نزدیک با تأکید بر ارمنستان». **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، دوره ۲۳، شماره ۱۰۰.
- حکیم، حمید؛ جعفری ولدانی، اصغر. (۱۳۹۴). «تحولات ژئوپلیتیک قفقاز و امنیت جمهوری اسلامی ایران». **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، دوره ۲۱، شماره ۹۱.
- داداندیش، پروین؛ کوزه‌گر کالجی، ولی. (۱۳۸۹). «بررسی انتقادی نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای با استفاده از محیط امنیتی منطقه قفقاز جنوبی». **فصلنامه راهبرد**، دوره ۱۳، شماره ۵۶.
- سجادپور، سیدمحمدکاظم. (۱۳۸۳). «سیاست خارجی آمریکا و مسئله انرژی در مناطق شمالی ایران». **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، دوره ۱۰، شماره ۴۷.
- سجادپور، سیدمحمدکاظم و همکاران. (۱۳۹۱). «ساختار نوین اقتصادی سیاسی بین‌المللی و ژئوپلیتیک انرژی»، بررسی موردی حوزه دریای خزر. **فصلنامه رهیافت‌های سیاسی بین‌المللی**، شماره ۲۸.
- سنایی، مهدی؛ کریمی، خلیل. (۱۳۹۱). «بررسی و مقایسه سیاست خارجی ایران و فدراسیون روسیه در قفقاز جنوبی». **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، دوره ۱۸، شماره ۷۹.
- طاهری، ابوالقاسم؛ فرهمند، بهزاد. (۱۳۹۳). «در نقش تعامل و تقابل سیاست خارجی آمریکا و روسیه در توسعه منطقه قفقاز». **فصلنامه تخصصی علوم سیاسی**، دوره ۱۰، شماره ۲۹.
- عطایی، فرهاد. (۱۳۹۱). «ایران و کشورهای قفقاز جنوبی». **مطالعات اوراسیای مرکزی**، دوره ۵، شماره ۱۰.
- فلاح‌پیشه، حشمت‌الله و دیگران. (۱۳۹۴). «سیاست خارجی ترکیه در قفقاز جنوبی و منافع ایران و روسیه». **پژوهش‌های راهبردی سیاست**، دوره ۳، شماره ۱۲.
- فرجی راد، عبدالله؛ صالحی دولت‌آبادی، روح‌اله. (۱۳۹۶). «اهمیت نقش انرژی در سیاست خارجی روسیه». **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، دوره ۲۳، شماره ۹۸.

- موسوی، سید محمد؛ بهادرخانی، محمدرضا. (۱۳۹۱). «تأثیر جایگاه خطوط لوله انرژی بر ژئوپلیتیک منطقه آسیای مرکزی و قفقاز». فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، دوره ۱۸، شماره ۸۰.
- واعظی، محمود. (۱۳۸۹). «انرژی خزر محور همکاری‌های منطقه‌ای در قفقاز». فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، دوره ۱۶، شماره ۶۹.
- یزدانی، عنایت‌الله. (۱۳۸۵). «ژئوپلیتیک نفت در منطقه خزر و نقش آمریکا بازدارندگی جدید». مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، دوره ۱۳، شماره ۵۶.
- Bledar, Prifti. (2016). **US Foreign Policy in the Middle East, The Case for Continuity**. Cham, Switzerland: Palgrave Macmillan.
- Gilpin, Robert. (2001). **Global political Economy understanding the International Economic order**. Princeton: Princeton university press.
- Hansen, Birth. (2000). **Unipolarity and the Middle East**. Richmond. Curzon press.
- Keonane, Roberto. (2002). **After Hegemony: cooperation and Discord in the world political Economy**. New Gers: prince university press.
- Waltz, Kenneth N. (1979). **Theory of International politics**. New York: London House.
- Serhan, unal. (2016). **Post Sanctions Iran and Regional Energy Geopolitics**. Ankara: Turkey Energy vakfy.
- Ahmeti, Aber and Agim Musliv. (2017). “Russian Influence in the Western Balkans”. **Carrot and Stick Institute of East – Central Europe**, vol:13
- Alison, Roy. (2014). “Russian Deniable Intervention in Ukraine: How and why Russia Broke the Rules”. **International Affairs**, Vol. 90(6).
- Bilgin, Mert. (2016). “Energy Security and Russia s Gas Strategy: The Symbiotic Relationship between the State and Firms”. **Communist and Post-Communist Studies**, 49(4).
- Dimitra, Sophia. (2010). “Russians National Security Strategy to 2010: A Great Power in the Madding”. **Caucasian Review of International Affairs**, Vol. 4(3).

- Dogan, Gripin. (2016). "Analyzing of the Geopolitical Energy confrontation in the caucuses: Role of Iran, after sanction were Lifted". **International Journal of Humanities and social science**, vol.6 (2).
- Harries, Owen. (2005). "Power Morally, and Foreign policy". **Orbits**, vol. 49(4).
- Kruyt (Bertced). (2018). "Indicators for Energy Security". **Energy Policy**, Elsevier, Vol.37 (6).
- Matutinovic Igor. (2018). "**oil and political Economy of Energy**". Energy policy in press, vol.37(11)
- Markandya, Anil, Pemberton, Malcolm. (2018). "**Energy Security, Energy Model Ling and Uncertainty**". Energy Policy Press, 38(4): pp.1609-1613.
- Roberts, Kari. (2017). "Understanding Putin: the politics of Identity and Geopolitics in Russian Foreign policy Discourse". **Canada's Journal of global policy Analysis**, Vol. 72(1).
- Zasztowt, K. (2016). "Iran, Turkey and Azerbaijan, Heading towards crisis". **The polish Institute of International Affairs, Policy Paper**, NO.30, P:7.
- Aaro, G. saner. (2006). "Us-Russian Energy Security National Interest, SRAS". available at: www.sras.org. accessed on 2018/6/23.
- Anna Pambukchjan. (2017). "Armenia Reputation and Russia's Games in Syria Union of Informed Citizens". December 8. available at: www.vicarmenia.
- Astghik, Bedevlan. (2015). "Gas Operation to Buy Iran Armenia pipeline, Radio Free Europe/Radio Liberty". available at: www.azatutyun.am/content/article/27052197.html, Accessed on 2018/6/23.
- Ermolaev, Sergei. (2017). "The Formation and Evolution of the Soviet Union's Oil and Gas Dependence". available at: <https://carnegieendowment.org/2017/03/29/formation-and-evolution-of-soviet-union-s-oil-and-gas-dependence-pub-68443>. accessed on 2018/6/23.

- Guy Taylor. (2017). “Armenia Pulled into Russia – Turkey Clash in Syria Washington Times – com”. available at: **www. Washington times .com**.
- “International Energy Agency”. (2017). available at: **www.iea.org /statistics/statisticssearch/report/?year=2010&country=AZER BAIJAN&product=Oil**. Accessed on 2018/6/23.
- Kalen, O. S. SAR. (2016). “Iran-Azerbaijan Energy Relations in the post- sanctions Era Natural Gas Europe”. March, available at: **www.natural gas Europe.com**. Accessed on 2018/6/23.
- Najia BadyKova. (2016). “Iran and Russia Coordinate in the South Caucasus: Apre lude for a Greater Games, Center Asia- Caucasus Institute, CACI Analyst. June 17th. available at: **www Cacialyst. Org/Publications/ Analytical- Articles**.
- Siranush Ghazanchyan. (2016). “Iran talking steps to deepen cooperation With Russia, China, Caucasus Public Radio of Armenia”. December 28. available at: **www. Armradio**.
- “The State Oil Company of Azerbaijan Republic”. (2017). SOCAR figures. available at: **www.socar.az/socar/en/home**. accessed on 2018/6/23.
- World Bank. (2016). “Azerbaijan GDP”. available at: **https://data. worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.CD**. accessed on 2018/6/23.